حضرت علامه آیة الله حاج سیّد محمد حسین حسینی طهرانی (قدّس الله نفسه الزکیّه)

منبر شب 19 ماه رمضان سال 1397 هجری قمری در مسجد قائم

دعا و شرایط استجابت آن بهمراه مراسم احیاء

أَعُوذُ بِاللَهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكَرَّمِين خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِين حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ

أَبِى الْقَاسِمِ مُحَمَّد وَ عَلَى ءَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةَ اللَهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الآنِ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّين

قَالَ اللَهُ الْحَكِيمُ فِى كِتَابِهِ الْكَرِيم:

وَ إِذا سَأَلَكَ عِبادِى عَنِّى فَإِنِّى قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذا دَعانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِى وَ لْيُؤْمِنُوا بِى لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُون (سوره البقرة آیه 186)

صلواتی ختم کنید!

از چیزهائی که هیچ دارای شک و تردید نیست، دعاست؛ دعا عبادت است، و روح دین عبادت است، و روح عبادت دعاست؛ دعا اتّصال قلب شخص دعا کننده است به مبدأ أعلی و تقاضا کردن از او برای منویّات و حاجات خود.

در این آیه می‌فرماید: «زمانی که بندگان من از من سؤالی کنند، چیزی درخواست کنند، من به آنها نزدیکم و خواست و تقاضای دعا کننده را بر می‌آورم؛ پس بنابر این به من متوجّه بشوند، از من چیز بخواهند، من به آنها می‌دهم؛ ایمانشان به من زیاد باشد، این راه رشد و راه سعادت است«.

در أخبار ائمّه علیهم السّلام مطالب بسیاری راجع به دعا داریم، و تمام این مطالب بر یک محور دور می‌زند و آن محور خلوص است؛ یعنی شخص دعا کننده کاری کند که در حال دعا کردن قلبش پاک باشد و از صمیم قلب دعا کند، غِلّ و غشّی در قلبش نباشد، این دعا مستجاب می‌شود.

مجموع شرائطی که برای استجابت دعا در روایات ذکر شده یکوقتی من استقصاء کرده بودم به بیست و چهار شرط رسیده بود، اجمالًا:

یکی از آن شرائط این است که انسان با وضو باشد.

یکی از آن شرائط این است که انسان رو به قبله بنشیند.

یکی از آن شرائط این است که انسان روزه بگیرد و بعد دو رکعت نماز بخواند بعد دعا کند، یا سه روز روزه بگیرد و بعد دو رکعت نماز بخواند و بعد دعا کند.

یکی از شرائط این است که در اوّل دعا و آخر دعا صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد؛ زیرا صلوات دعاست و خداوند علیّ أعلی این دعا را مسلّم مستجاب می‌کند؛ چون درخواست درود و تحیّت است به بهترین افراد عالم، و خداوند خجالت می‌کشد که اوّلِ دعا و آخرِ دعا که صلوات است آنها را مستجاب بکند ولی بین این دعا را مستجاب نکند و او را رها کند.

یکی از شرائط دعا این است که انسان در اوقات خوش دعا کند؛ مثل شب جمعه، روز جمعه، ایّام متبرّکه، لیالی متبرّکه، اثرش بیشتر است.

یکی از شرائط در مکانهای مبارک و مقدّس مثل: مکّه، مدینه، مسجد کوفه، حرمهای ائمّه علیهم السّلام، مساجد، اینها مکانهای مقدّس است و دعا در آنجاها مستجاب‌تر است.

و یکی از شرائط دعا این است که انسان در بین جماعت دعا کند؛ یک نفر دعا کند و همه آمین بگویند، خدا چنین دعا را خیلی دوست دارد که مؤمنین پهلوی همدیگر جمع بشوند و با همدیگر یکدل یک مطلبی را از پروردگار تقاضا کنند و بخواهند؛ این دعا به اجابت خیلی نزدیکتر است.

یکی از شرائط دعا این است که انسان درحال دعا گریه کند؛ خدا گریه بنده خود را دوست دارد و حتّی در روایات داریم که اگر گریه نمی‌توانید بکنید حال حزن و تباکی به

خود بگیرید؛ چون خدا می‌فرماید: أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَة قُلُوبُهُمْ «جای من آن دل شکسته است.» دلی که دارای استکبار و منیّت باشد جای خدا نیست؛ چون جای خدا نیست از آن دل دعای مستجاب توقّع نباید داشت.

یکی دیگر از شرائط دعا، بلند دعا کردن است در آنجائی که جمعیّتی است و آمین می‌گویند، و آهسته دعا کردن است در آنجائی که کسی نیست؛ و لذا دعا هم به عنوان مناجات و هم به عنوان ندا است، إِذْ نادی ربَّه [1]؛ یا به عنوان مناجات که آهسته صحبت کردن باشد و تقاضا کردن باشد، در روایات آمده.

یکی از شرائط دعا این است که انسان قلب خود را از کینه برادران مسلمان پاک کند، اگر غِلّ و غِشّی نسبت به کسی دارد او را پاک کند؛ و در حالی که دعا می‌خواهد بکند کدورتی از برادران مؤمن، از اقوام و دوستان در دل او نباشد، امر را به خدا واگذار کند.

و دیگر از شرائط دعا این است که اگر کسی از انسان طلبی دارد، برگردن انسان دِیْنی است، انسان بدهد و حقوق مردم را أدا کند بعد دعا کند؛ و اگر نمی‌تواند، لا اقلّ استرضاء کند از طرف و مهلت بگیرد تا زمانی که می‌تواند بدهد؛ و اگر دسترسی به استرضاء ندارد تصمیم بگیرد بر اینکه در اوّل وهله امکان حقّ دیگری را بدهد.

و یکی از شرائط دعا توسّل پیدا کردن به قلوب طاهره است؛ یعنی به دلهای پاک، مثل پیغمبر، مثل امام، اولیاء خدا، و لذا سرِ قبور علماء دعا مستجاب است.

در روایت داریم در حرمهای مطهرّه دعا مستجاب است؛ چون درآنجا انسان توجّه پیدا می‌کند به قلب امام و قلب امام خیلی وسیع است تُؤْتی أُکُلَها کُلَّ حینٍ بِإِذْنِ ربِّها (سوره ابراهیم صدر آیه 25) آن کلمه طیّبه است که تمام شاخه‌هایش آسمان را گرفته، و آسمان رحمت از هر نقطه به آن دل متّصل است؛ و انسان وقتی که از پروردگار تقاضا کرد مطلبی را، و امام را شفیع قرار داد خداوند علیّ أعلی به انسان می‌دهد.

امروز نمازی را که ذکر کردیم برای نماز حاجت، که عبدالرّحیم قصیر خدمت حضرت صادق علیه السّلام عرض کرد: من دعائی اختراع کردم. حضرت فرمودند: دَعْنِی مِن إختِراعِک «اختراعت را بگذار، من را با اختراع چکار!» وقتی می‌خواهی دعا کنی متوسّل شو به پیغمبر رحمت، دو رکعت نماز بخوان با همان کیفیّتی که ذکر شد، بعد بگو:

اللهُمَّ إِنِّی أَسْئَلُکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَة یَا مُحَمَّد یَا نَبِیَّ اللَه إِنِّی أَتَوَسَّلُ إِلَیْکَ إِلَی اللَه!

این جمله خیلی معنا دارد! یعنی بگو پروردگارا من از تو تقاضا می‌کنم به برکت پیغمبرت، به شفاعت پیغمبرت، به توسّل پیغمبرت، ای پیغمبر! ای نبیّ خدا! ای رسول خدا! من از تو سؤال می‌کنم، ولیکن تو را واسطه برای سؤال ازخدا قرار می‌دهم، که خلاصه مسئول خداست ولیکن از راه نفس پیغمبر انسان خدا را می‌خواند، و این خیلی مهمّ است! خیلی خیلی مهمّ است! بیشتر از دعاهائی که مستجاب می‌شود بر این اساس است که انسان یک ولیّ خدا را که قلبش پاک است بین خود و بین خدا شفیع قرار می‌دهد و خداوند علیّ أعلی از آن ناحیه نظر تلطّف می‌کند.

سیّد بن طاووس روایت می‌کند یک زیارتی را که انسان در حرمهای مطهّره می‌خواند، و بعد از آن حرم در بالاسر قرار می‌گیرد، جملاتی را می‌گوید که مفادش این است: خدایا اگر من بهتر و پاکتر از این امام سراغ داشتم او را شفیع قرار می‌دادم به سوی تو، و حالا این امام را شفیع قرار داده‌ام زیرا که از این دلی پاکتر، و بنده‌ای مقرّب‌تر سراغ ندارم، بعد سرش را می‌گذارد به ضریح و می‌گوید: پروردگارا! من از راه دور آمده‌ام برای عرض حاجت به سوی تو، و این امام را بین خود و بین تو واسطه قرار دادم، إِذِ القُلُوبُ إِلَیْکَ بِالْجَمِیلِ تُشِیر؛ و دعا مستجاب می‌شود.

اینها از شرائط دعاست.

حالا بسیاری از این شرائطی که گفتیم در ما امشب جمع است؛ اوّلًا همه وضو داریم و ثانیاً روزه گرفتیم دیگر، این روزهای ماه رمضان که روزه گرفتیم ما برای خدا روزه گرفتیم، برای غیر خدا روزه نگرفتیم؛ عوض دو رکعت نماز هم بیشتر خواندیم؛ زمان خیلی خوب زمانی است، شب قدر است، از شبهای بسیار ممتاز است در بین تمام سال؛ مکان مکان شریف است، مسجد خانه خداست، خدا هم ما را دعوت کرده به این خانه خود و ما هم ملتمسیم، و بر عهده اوست که دعای میهمانان خود را اجابت کند و تقاضای آنها را بدهد؛ و دیگر اینکه همه با همدیگر اجتماع کرده‌ایم در این درخواست و دعا؛ پس بنابراین دلها به یکدیگر پیوند می‌خورد و برای جلب رحمتِ پروردگار خیلی مؤثّر است.

از تمام اینها گذشته اگر کسی دِیْنی بر گردن انسان دارد، حقّی دارد، انسان الآن تصمیم بگیرد که آن حقّ را ادا کند؛ و اگر کینه‌ای از برادران مؤمن در دل انسان است انسان به خدا واگذار کند، خدا خیلی بهتر می‌تواند از عهده بربیاید؛ ما اینقدر نه عمر، نه حال، نه مجال داریم بر اینکه دل خود را از کینه‌های برادران مسلمان پر کنیم؛ چون آن کینه ما را سنگین می‌کند، خسته می‌کند، از کار می‌اندازد، به خدا واگذار می‌کنیم و خدا خودش می‌داند، چرا ما خودمان را سنگین کنیم؟! و خدا بهترین منتقم است؛ پس تمام این دلها را الآن از هر کینه‌ای هست پاک کنیم تا دعائی که می‌خواهیم بکنیم مستجاب بشود.

از طرف دیگر شفیع قرار می‌دهیم امیرالمؤمنین را، آن قلب است دیگر؛ امیرالمؤمنین خیلی نفسش واسع است، ولیّ خداست و وصیّ پیغمبر آخر زمان است، نفسش خیلی وسیع است، ولایتش خیلی قویّ است؛ و این منصبی که به امیرالمؤمنین داده شده منصب تشریفاتی نیست، یک خاصّه‌ای پروردگار درآن وجود مقدّس قرار داده که آن خاصّه تحمّلِ این علوم کثیر و این قدرت‌های کثیر را می‌کند.

و تمام ابتلائاتی که به هر پیغمبری داده شده به امیرالمؤمنین داده شده، چون تمام ابتلائات پیغمبران به پیغمبر آخر زمان داده شد، و ابتلائات پیغمبر به امیرالمؤمنین. از طرفی تمام معجزاتی که به دست انبیاء صورت گرفته، به دست پیغمبر صورت گرفته و بعد به دست امیرالمؤمنین؛ به موازات ابتلائات، معجزات و کرامات است؛ و این ناشی از آن خاصیّت و آن خصوصیّتی است در آن نفس مقدّس، که ارتباط با پروردگار و در اثر تقرّب و فناء در ذات او، ولایتش تا این حدّ گسترش پیدا کرده، روحش به تمام موجوداتِ عوالم استیلاء

دارد از نقطه نظر ولایت تکوینی و تشریعی. عرض شد بزرگان از اهل تسنّن نوشته‌اند:- در کتاب «اسْدُ الغابة» ابن‌اثیر می‌نویسد در احوالات امیرالمؤمنین- ازجمله إخباری که آن حضرت راجع به غیب می‌دادند، إخبار دادند راجع به شهادت خود در چندین مورد که جای اشکال نیست، و بعد می‌گوید: از عجائبی که از امیرالمؤمنین علیه السّلام سر زد این است که بعد از شهادت آن حضرت هر سنگی را که در بیت المَقْدَس از زمین برداشتند در زیر آن خون تازه بود؛ (بیت المَقْدَس یک مکان خیلی خیلی شریف است دیگر! بعد از مکّه مکرّمه شریفترین مکان بیت المقدس است، مکّه است و حرم مطهّر حضرت رسول است و بیت المَقْدَس است) و هر سنگی را که برمی‌داشتند خون تازه بود! این روایت را تنها شیعه‌ها نمی‌گویندها! سنّیها هم نقل می‌کنند، ابن أبی الحدید در شرح «نهج البلاغة» داستانهائی دارد، چرا؟ برای اینکه روح استیلاء پیدا کرده بر تمام أرواح، حتّی أرواح جمادات؛ حالا اگر انسان به این روح متّصل بشود، این روح برای انسان کار نمی‌تواند بکند؟! او را پیش خدا شفیع قرار بدهد!

میثم تمّار می‌گوید: یک شب با امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از کوفه خارج شدیم، آن حضرت آمدند در مسجد جُعفی چهار رکعت نماز خواندند و بعد دست به دعا برداشتند:

إِلَهِی کَیْفَ أَدْعُوکَ وَ قَدْ عَصَیْتُکَ وَ کَیْفَ لَا أَدْعُوکَ وَ قَدْ عَرَفْتُکَ حُبُّکَ فِی قَلْبِی وَ إِنْ کُنتُ عَاصِیًا تا آخر دعا، بعد حضرت از مسجد آمدند بیرون، من هم به دنبال آن حضرت بودم، آمدند در میان بیابان تاریک و نخلستانهای کوفه، و من هم با آن حضرت می‌آمدم، حضرت گفتند: ای میثم دیگر بایست! یک خطّی جلوی من کشیدند و گفتند از اینجا

دیگر تجاوز نکن! مأذون نیستی؛ من همانجا ایستادم و حضرت رفتند جلو، رفتند رفتند رفتند تا به اندازه‌ای که دیگر به چشم دیده نمی‌شدند و حسّی و اثری از آن حضرت نبود، مدّتها گذشت و هیچ خبری نبود؛ من خیلی وحشت کردم گفتم: مولای من امیرالمؤمنین رفت در میان این بیابان، در این شهری که پر است از دشمن، خوارج تشنه خون آن حضرت هستند، الآن در میان این بیابان و نخلستان آن حضرت را بگیرند و شهید کنند کی خبر پیدا می‌کند؟ من چرا اینجا ایستاده‌ام؟ بالاخره هِی با خود تردّد کردم، بروم؟ نروم؟ بروم مولا اجازه نداده! نروم چگونه طاقت می‌آورم؟

بالاخره رفتم، رفتم رفتم مکان بسیار طولانی را طیّ کردم، دیدم که آن حضرت سر در چاهی کرده و مشغول صحبت کردن‌اند؛ تا آن حضرت احساس کرد که صدای پائی است فرمود کیستی؟

عرض کردم من میثم هستم، فرمود چرا آمدی، مگر من نگفتم نیا؟ گفتم: ای مولای من! من طاقت نیاوردم، نخواستم مخالفت کنم، طاقت نیاوردم، دیدم که من زنده باشم و شما را تنها بگذارم در میان این بیابان خطرناک! طاقت نیاوردم.

حضرت فرمودند چیزی از صحبتهای من شنیدی؟ عرض کردم نه، فقط لحن صحبت به گوش من می‌خورد ولی چیزی درک نکردم؛ حضرت فرمودند که:

وَ فِی الصَّدرِ لُبَاناتٌ إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِی

نَکَتُّ الأَرْضِ بِالْکَفِّ وَأَبْدَیْتُ لَهَا سِرِّی

فَمَهْمَا تَنْبُتُ الأَرْضُ فَذَاکَ النَّبْتُ مِنْ بَذْرِی

« در دل من مطالبی است، أسراری است، به اندازه‌ای است که بعضی اوقات مرا خسته می‌کند، سنگین می‌کند و کسی را پیدا نمی‌کنم که با او راز بگویم و آن أسرار را به او بسپارم، ولیکن آدم باید تحمّلِ این أسرار کند، می‌آیم در میان بیابان با دست خاک را عقب می‌زنم و أسرار خودم را در خاک پنهان می‌کنم، و روی خاک را می‌پوشانم تا بعداً گیاهانی که از این زمین در می‌آید با أسرار امیرالمؤمنین توأم باشد و عالم کُوْن آن أسرار را از یاد نبرد، و آن زندگی و حیات را نگاه دارد.» این است معنی ولایت.

پس الان ما سر سفره امیرالمؤمنین نشستیم، این ایمانی که داریم، این قرآنی که داریم، این حیاتی که داریم، در اثر همان مجاهدات و در اثر همان ولایت کلّیّه است که در ارواح ما گرفته و أنفس ما را مستولی شده و برزخ و مثال ما اتّصال پیدا کرده با آن حضرت؛ ما الحمدلله مؤمنیم و مشرّف به دین اسلام هستیم و قرآن را کتاب خود قرار دادیم، و امیدواریم که دعای ما هم به برکت ولایت آن حضرت مستجاب بشود.

تمام شیعیان نوشته‌اند، و از طریق اهل تسنّن من در کتاب خطیب بغداد در «تاریخ بغداد» دیدم که وقتی که حضرت حرکت می‌کردند برای جنگ صفّین، از حِلّه که خارج شدند از انبار به طرف صفّین می‌رفتند، جماعتِ لشگر مبتلاء شد به تشنگی، آب نبود در میان بیابان؛ آمدند خدمت امیرالمؤمنین عرض کردند که آب نداریم، همه لشگر تشنه هستند؛

حضرت فرمودند: مقداری برویم، مقداری آمدند جلو، زمین را گفتند بکَنید، زمین را کندند، خاک را کنار ریختند، حضرت فرمود: باز بکَنید، کندند رسیدند به یک سنگی، آنچه کردند نتوانستند سنگ را بکَنند، سنگ خیلی سنگ قطوری بود! امیرالمؤمنین علیه السّلام آمدند و خود با همان «مِعوَل» و کلنگ زدند به سنگ و سنگ شکافته شد، سنگ قطور! و آب زد از زیر سنگ بالا، بطوری شد که تا روی زمین آمد و تمام لشگر آب برداشتند و مَشکها را پرکردند و مواشی و چهارپایان را آب دادند و حرکت کردند.

در «تاریخ بغداد» می‌نویسد: مردم قبل از اینکه از این آب بخورند سه دسته شدند؛ یک دسته از دور خیال کردند که در بیابان آب است، آب نبود سراب بود، رفتند از آنطرف آب بیاورند. یک طرف به طرف شطّ رفتند، چندین فرسخ راه طیّ کنند و به شطّ برسند. جماعتی با امیرالمؤمنین بودند که من‌جمله راوی این روایت: ابو سعید عقیصی است که می‌گوید: من این معجزه را به دست امیرالمؤمنین دیدم و آب خوردیم و برداشتیم و رفتیم. چندین فرسخ که جلو رفتیم باز آب نایاب شد، حضرت امیرالمؤمنین با لشگر می‌رفتند، من با جماعتی از لشکریان گفتیم با خود، برگردیم سرِ همان چاه باز مشکهای خود را پر کنیم و آب برداریم و با خود بیاوریم، آمدیم در همان نقطه، نزدیک دِیر راهبی بود، هر چه گشتیم دیدیم که آب نیست؛ خیلی متعجّب شدیم! رفتیم درآن دِیر، از آن شخصی که در دِیر بود و نصرانی مذهب، پرسیدیم که این آبی که اینجا بود چه شد؟

گفت آب چیه؟ گفتیم آب! ما آب خوردیم! امیرالمؤمنین اینجا دستور داد حفر کردند، سنگ را شکافتند، آب آمد بالا! گفت: ابداً اینجا آبی نیست، من سالیان دراز در اینجا

زندگی می‌کنم اینجا آبی نیست. گفتیم: در فلان نقطه؛ راهب گفت: کی کلنگ زد؟ ما معرّفی کردیم؛ گفت: از این چاه خبری ندارد الّا پیغمبر یا وصیّ پیغمبر! و هیچ کس نمی‌تواند او را کشف کند مگر پیغمبر یا وصیّ پیغمبر! این شخصی که همراه شماست یا پیغمبر است یا وصیّ پیغمبر، و اگر خودش بیاید می‌تواند کشف کند و الّا هیچکس از او خبر ندارد.

این آب است آقا! آبهای مادّی! حالا آب ولایت و نفحات قدسیّه و ریزش باران رحمت از عوالم غیب به توسطّ قلب آن حضرت بر تمام عوالم امکان، خودِ او داستانهائی دارد، اینها همه مُشتی است که نمونه از خروار است؛ خلاصه هر چه هست در اینجاست. امیرالمؤمنین قلب عالم امکان است، و ولیّ مطلق کارخانه خداست؛ و ما هم ادّعا می‌کنیم که شیعه آن حضرت هستیم، گرچه در این ادّعا یک قدری زیاده‌روی می‌کنیم، و شیعه بودن شرائط و جهاتی دارد که پیاده شدنش در وجود ما خیلی مشکل است؛ امّا امیدواریم که این ادّعای مجازی را خداوند به سرحدّ حقیقت برساند، و این مجاز را قنطره برای حقیقت قرار بدهد.

امّا آنچه مسلّم است محبّ که هستیم، و امیرالمؤمنین علیه السّلام سفره‌اش خیلی گسترده است، تمام محبّین را در زیر سفره از آن غذاهای عالم ملکوت می‌دهد و همه را إشباع می‌کند و همه را سیر می‌کند، سفره امیرالمؤمنین کوچک نیست، و غذا هم در او محدود نیست، او ولیّ مطلق پروردگار است، و تمام أرزاقِ عالم از ناحیه آن حضرت دارد افاضه می‌شود.

بنابراین ما در امشب قلب خود را پاک کنیم، آماده کنیم، از همه گناهانی که کردیم با شفاعت امیرالمؤمنین از خدا بخواهیم که گناهان ما را بیامرزد، ما را دیگر موفّق به گناه نکند، و در این چند روزه عمر ما را به خود وامگذارد، و هر چه از خدا می‌خواهیم در او عافیت را قید کنیم.

عافیت یعنی فلاح و رستگاری؛ ممکن است انسان طول عمر داشته باشد، امّا طول عمر برای او عافیت نباشد؛ مال زیاد داشته باشد، آن مال زیاد موجب گرفتاری و نکبت و ضیقِ معیشت و تاریکی دل او باشد، پس بنابراین عافیت نیست؛ ممکن است انسان جاه و جلال داشته باشد ولیکن آن جاه و جلال او را به جهنّم بکشد، او عافیت نیست؛ عافیت یعنی پاک شدن دل از امراض نفسانیّه، و زیاد شدن یقین، و بالأخره درآن ساعتی که انسان می‌خواهد از دار دنیا برود با لبخند و تبسّم از دنیا برود، خوشحال از دنیا برود، قلبش گرفته نباشد، وِجهه‌اش رو به دنیا نباشد، رو به آخرت باشد و دنیا را فراموش کند.

یک روز امیرالمؤمنین علیه السّلام از میان جمعیّتی می‌گذشتند آن جمعیّت با هم بحث داشتند، یکی می‌گفت: بهترین سالها فلان سال است، یکی می‌گفت: بهترین از ماهها ماه رمضان است، یکی می‌گفت: بهترینِ از روزها روز قدر است، یکی می‌گفت: بهترین از ساعتها ساعت آخر جمعه، نزدیک غروب موقع استجابت دعاست.

حضرت ایستادند گوش کردند فرمودند: تمام این حرفها که می‌زنید خوب است، بد نیست، خوب است ولی بهترین روزها، بهترین ساعتها، بهترین سالها آنوقتی است که وقتی انسان می‌خواهد حرکت کند از اینجا برود رو سفید باشد، با قلب خوش برود،

رویَش متوجّه آن عالم باشد، نه متوجّه این عالم با قلب منقبض و حسرت زده و ندامت زده از اینجا برود؛ آن ساعتی از همه ساعتها برای انسان پسندیده‌تر است که نامه أعمال را بدست انسان بدهند و انسان را به همان عوالم قدس دعوت کنند نه اینکه در زمین مخلّد بماند.

امشب شب ضربت خوردن آن حضرت است، و واقعاً مصیبت بزرگی است بر تمام مسلمانها.

در این ماه مبارک حضرت در چندین موقع خبر از شهادت خود دادند، یکمرتبه برای حضرت امام حسن و امام حسین و سایر اولاد خود بیان کردند که یک روز من خدمت پیغمبر بودم، پیغمبر رو کرد به من گفت:

يَا عَلِيّ أَتَعْرِفُ مَنْ أَشْقَى الأَوَّلِين «آیا می‌دانی که شقی‌ترین اوّلین، شقی‌ترین پیشینیان چه کسی است؟» عرض کردم: عَاقِرُ نَاقَة ثَمُود «آن کسی که شتر معصومِ حضرت صالحِ پیغمبر را پِی کرد و او را کشت«.

فرمود پیغمبر: يَا عَلِيّ أَتَعْرِفُ مَنْ أَشْقَى الآخِرِين «آیا می‌دانی که شقیّ‌ترین آخرین کیست؟» یعنی از پسینیان شقیّ‌تر کیست؟ عرض کردم: نمی‌دانم!

حضرت فرمود: مَنْ يَخْضِبُ هَذِه مِنْ هذِه «آن کسی که این را، دست زد حضرت به محاسن من و فرمود: آن کسی است که این را از این، از یافوخ (یافوخ‌این مقدّمه جلوی سر را می‌گویند؛ دیدید بچّه‌هائی که متولّد می‌شوند تا مدّتی جلوی‌سرشان بعضی

جاهایش نرم است، آن را در عربی می‌گویند: یافوخ) پیغمبر گفتند: آن کسی که محاسنت را از خون یافوخِ سر، یعنی از جلوی سر خضاب می‌کند، آن شقیّ‌ترین افرادی است که در آخرالزّمان خواهد آمد.

حضرت در بالای منبر خطبه می‌خواندند، یکمرتبه فرمودند که: شما جمعیّت امسال به حجّ می‌روید ولی من در میان شما نیستم.

یکروز روکردند به حضرت امام حسن علیه‌السّلام فرمودند: یا ابا محمّد! چند روز از ماه رمضان گذشته؟ عرض کرد: پدرجان سیزده روز؛ فرمودند: یا ابا عبدالله! چند روز از ماه رمضان مانده؟ حضرت سیّدالشّهداء عرض کرد: پدر جان هفده روز؛ حضرت دست کشیدند به محاسن فرمودند: والله نزدیک شده که آن وعده الهی برسد و این محاسن از خون یافوخِ سر آغشته گردد.

در همین روزها بود که امیرالمؤمنین علیه السّلام خوابی دیدند، و آن خواب را برای امام حسن نقل کردند، فرمودند: در خواب دیدم که جبرائیل در بالای کوه ابوقُبِیس که در مکّه است ایستاده، دو سنگ از آنجا برداشت در دو دستِ خود گرفت و آمد بالای خانه خدا، بالای کعبه، این دو سنگ را محکم به هم زد، این دو سنگ خورد شد و هر ذرّه‌ای از آن در یکی از خانه‌های مکّه و خانه‌های مدینه فرود آمد، می‌دانی تعبیرش چیست؟ حضرت امام حسن علیه السّلام عرض کرد: پدر جان نمی‌دانم؛ حضرت فرمودند: به زودی من شهید خواهم شد، و این مصیبتِ من عالم را متزلزل می‌کند، و تمام خانه‌های مکّه و خانه‌های مدینه به مصیبت من عزادار می‌شوند.

در شب نوزدهم می‌آمد در خانه دخترش حضرت امّ کلثوم؛ در این ماه مبارک رمضان یک شب افطار در خانه حضرت امام حسن، یک شب در خانه حضرت امام حسین، یک شب در خانه حضرت زینب که عیال حضرت عبدالله بن جعفر بود افطار می‌کردند؛ و در روایات متعدّد داریم بیش از سه لقمه حضرت افطار نمی‌کرد، و سؤال می‌کردند چرا؟ می‌فرمود که نزدیک است که أمر الهی برسد و نمی‌خواهم با شکم سیر ارتحال بکنم و به ملاقات خدا بروم.

در شب نوزدهم در خانه حضرت امّ کلثوم بود؛ حضرت امّ کلثوم راوی این حدیث است، می‌فرماید: پدرم آمد در منزل و چند رکعت نماز خواند، نمازمغرب، من یک طَبَقی از غذا برای افطار برای آن حضرت آماده کرده بودم که در آن طَبَق دو گِرده نان جو، و یک ظرفی از شیر و یک ظرفی از نمک بود؛ آقا چندین رکعت نماز خواند بعد نگاه کرد به این طَبق و فرمود: ای دختر جان! در این طَبَق دو خورشت برای من حاضر کرده‌ای!! مگر نمی‌دانی که من از برادرم و پسر عمّم رسول خدا تبعیّت می‌کنم؟! ای دختر! در دنیا، در حلالش حساب است و در حرامش عقاب؛ هر چه خوراک انسان و پوشاک انسان در دنیا راحت‌تر و لذیذتر باشد، وقوف انسان در پیشگاه الهی در روز قیامت بیشتر طول خواهد کشید.

حضرت فرمودند افطار نمی‌کنم تا یکی را برداری! من کاسه شیر را برداشتم حضرت چندین لقمه از آن نان جو با نمک افطار کرد و مشغول شد به نماز.

امشب حضرت نماز زیاد خواند، و بر خلاف شبهای دیگر که پاسی از شب که می‌گذشت از منزل بیرون می‌رفت آقا امشب هیچ از منزل بیرون نرفت، و

خیلی مضطرب بود و مثل اینکه منتظر امری بود که برسد، سوره یس تلاوت می‌کرد و بعضی اوقات می‌فرمود:

لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ و گاهی می‌فرمود: اللهُمَّ بَارِکْ لِی فِی الْمَوْتِ «خدایا! مرگ را برای من خجسته و ملاقات خود را برای من مبارک گردان.» عرض کردم: پدر جان امشب حال شما غیر از شبهای سابق است، این چه قضیّه‌ای است؟! فرمود: نزدیک است امر خدا برسد؛ عرض کردم: پدر جان کدام امر خدا؟ فرمودند: در صبح همین شب است آن وعده‌ای را که پیغمبر خدا به من داده، آثار و علائمش ظاهر است.

از اطاق می‌آمد بیرون و نگاه می‌کرد به آسمان و می‌فرمود: هِیَ هِیَ وَاللَّهِ مَا کَذَبْتُ وَ لَا کُذِّبْتُ قسم به خدا همان شبی است که پیغمبر خبر داده، (هی اللَّیْلَة) نه دروغ می‌گویم، و نه به من دروغ گفته شده؛ آقا همینطور: بَیْنَ رَاکِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ قَائِمٍ یا به حال رکوع بود، یا سجده می‌کرد، یا می‌ایستاد و نماز می‌خواند، و تلاوت قرآن می‌کرد، تا نزدیک أذان صبح إبن نبّاح، مؤذّن آن حضرت اذان داد.

آقا از اطاق آمد پائین، تجدید وضو کرد و آماده شد برای آمدن به مسجد؛ عرض کردم: پدر جان حال شما امشب غیر از سایر شبهاست، اگر احتمال می‌دهید که بر شما امشب مصیبتی وارد شود اجازه بدهید جُعده برود در مسجد نماز بخواند. (جعده همشیره زاده

حضرت بود، خواهر زاده حضرت است، جعدة بن هُبَیره مخزومی، پسرِ امّ هانی، امّ هانی خواهر امیرالمؤمنین؛ و جعده از مردان بزرگ روزگار است.)

آقا فرمود: مگر از امر پروردگار می‌توان گریخت؟! قضای الهی است، و من در راه بهشت و سعادت می‌روم و نمی‌شود که از قضای الهی تخطّی کرد؛ آقا می‌خواست که از منزل بیاید بیرون، چندتا مرغابی در منزل بودند که با منقار خود دامان آقا را گرفتند و صدا می‌کردند و صیحه می‌زدند، خواستند جدا کنند فرمود:

دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ صَوَائِحُ تَتْبَعُهَا نَوَائِح «بگذارید به حالشان! اینها صیحه‌هائی می‌زنند ولیکن در این خانه‌ها دنبالش گریه کنندگانی است»

آمد از منزل بیرون، قلّابِ در گرفت به کمربند، کمربند آقا باز شد، آقا کمر را محکم بست:

أُشْدَدْ حَيَازِيمَکَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَاقِيکَا وَلَاتَغُرَّ بِالدَّهْرِ وَإِنْ کَانَ يُوَافِيکَا کَمَا أَضْحَکَکَ الدَّهْرُ کَذَاکَ الدَّهْرُ يُبْکِيکَا

«ای علی! کمر خود را برای موت و شهادت محکم ببند و به این روزگار اعتماد نکن، که هر چه دارد غرور و گول است؛ یک روز، روزگار انسان را می‌خنداند، یک روز، روزگار انسان را گریه می‌اندازد.»

آقا آمد در مسجد، چراغهای مسجد کوفه خاموش بود، آمد از بالای مأذنه، أذان داد بطوریکه تمام اهل کوفه صدای آن حضرت را شنیدند، از مأذنه آمد پائین و مردم را بیدار

می‌کرد برای نماز: الصَّلَاة الصَّلَاة قُومُوا عَنْ نَوْمَتِكُمْ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُون الصَّلَاة الصَّلَاة خَلُّوا سَبِيلَ الْمُؤْمِنِ الْمُجَاهِدِ فِي اللَهِ لَا يَعْبُدُ غَيْرَ الْوَاحِدِ وَ يُوقِظُ النَّاس إِلَى الْمَسَاجِدِ

برخیزید! برخیزید موقع نماز است!

تا اینکه از نزد ابن ملجم گذشت، ابن ملجم با دو نفر دیگر بنام مردان و شبیب برای قتل حضرت در مسجد بودند؛ هر سه، شمشیرهای تیز و زهر آلود با خود داشتند، و هم عهد و هم پیمان شدند.

حُجربن عدیّ آن شب در مسجد کوفه تا به صبح بیدار بود و به عبادت مشغول بود، نزدیک أذان صبح شد دید که: اشعث بن قیس می‌گوید: ای ابن ملجم! نزدیک شد اذان صبح، برخیز! مبادا درنگ کنی و بعد رسوا خواهی شد. گفت‌من این کلام را که از او شنیدم، قلب من تکان خورد و گفتم: وَيْحَکَ يَا أَعْوَر أَتُرِيدُ قَتْلَ عَلِيٍّ؟! تو می‌خواهی علی را بکشی؟! برخاستم، آمدم منزل که به امیرالمؤمین خبر بدهم که اینها قصد سوئی دارند امشب، برگشتم در مسجد دیدم کار گذشته، تمام مردم از اطراف و اکناف به مسجد روی آورده‌اند.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در محراب افتاده و خاکهای محراب را جمع می‌کند و به مغزِ سر خود می‌گذارد و صدا می‌زند: فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَة فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَة! «قسم به خدای کعبه

رسیدم، فائز شدم، رسیدم به مقصود!» مقصود من این ساعت و این لحظه است. مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فیها نُعیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْری (سوره طه آیه 55.)

جبرائیل در میان آسمان و زمین ندا می‌کند:

تَهَدَّمَتْ وَ اللهِ أَرْکَانُ الْهُدَی «قسم به خدا پایه‌های ایمان شکست«!

وَانْطَمَسَت أَعْلَامُ الْهُدَی «ستاره‌های درخشان تاریک شد«!

وَانْفَصَمَت الْعُرْوَةُ الْوُثْقَی «ریسمان محکم ولایت پاره شد«!

أَیُّهَا النَّاس! قُتِلَ عَلِیٌّ الْمُرْتَضَی، قُتِلَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَی، قُتِلَ وَصِیُّ الْمُجْتَبَی «ای اهل عالم! علی را کشتند، پسر عموی پیغمبر را کشتند، وصیّ مجتبی امام زمان را کشتند.»

بادهای مخالف وزید، آسمان تاریک شد، درهای مسجد کوفه بهم می‌خورد، صدای جبرائیل در میان آسمان و زمین بلند شد رسید به خانه امیرالمؤمنین، حضرت زینب و امّ کلثوم و حسنین و سایر اولاد آن حضرت ندا بلند کردند:

وَا أَبَتَاه! وَا أَبَتَاه! وَا عَلِیًّا! وَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَا!

شما هم با یک دل و با یک قلب، بعد از این حالات خوشی که پیدا کردید، با آنها هم صدا بشوید،- امیرالمؤمنین پدر شماست! پیغمبر فرمود: أَنَا وَ عَلِیٌّ أَبَوا هَذِهِ الْأُمَّة همه ناله بکنید، با هم صدا بزنید در عزاداری امیرالمؤمنین با آنها شریک بشوید، همه بگوئید: وَا عَلِیًّا! وَا مُحَمَّدَا! وَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَا!

آثار استجابت دعا ظاهر، امیر المومنین را در پیشگاهِ خداوند شفیع قرار بدهید، ده مرتبه بلند: إلهی العَفْو...

قرآنها را باز کنید به روی دست:

اللهُمَّ إنِّی أَسئَلُکَ بکِتابِکَ المُنزَلِ وَ ما فِیه، وَ فِیهِ اسمُکَ الأَکبَر، وَ أَسماؤُکَ الحُسنَی وَ ما یُخافُ وَ یُرْجَی أَن تَجْعَلَنِی مِن عُتَقائِکَ مِنَ النَّار.

قرآنها را ببندید به روی سر:

اللهُمَّ بِحَقِّ هذا القُرءَان وَ بِحَقِّ مَن أَرسَلْتَهُ بِه وَ بِحَقِّ کُلِّ مُؤْمِنٍ مَدَحْتَهُ فیه وَ بِحَقِّکَ عَلیهِم فَلا أَحَدَ أَعرَفُ بِحَقِّکَ مِنک

ده مرتبه: بِکَ یا اللَه...

إلهی بِمُحَمَّدٍ ... إلهی بِعَلِیٍّ...

إلهی بِفاطِمَة ... إلهی بِالحَسَنِ...

إلهی بِالحُسَینِ ... إلهی بِعَلِیِّ بْنِ الحُسَینِ...

إلهی بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ... إلهی بِجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ...

إلهی بِمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ ... إلهی بِعَلِیِّ بْنِ مُوسَی...

إلهی بِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ... إلهی بِعَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ...

إلهی بِالحَسَنِ بْنِ عَلیٍّ ... إلهی بِالحُجَّة...

« اللهُمَّ عَظُمَ الْبَلَاء وَ بَرِحَ الْخَفَاء وَ انْکَشَفَ الْغطَاءُ وَ انْقَطَعَ الرَّجاء وَ ضَاقَت الْأَرْضُ وَ مُنعَت السَّمَاء وَ إلَیْکَ یَا رَبِّ الْمُشْتَکَی وَ عَلَیْکَ الْمُعَوَّلُ فی الشِّدَّة وَ الرَّخَاء صَلِّ عَلَی مُحَمَّد وَ ءَالِ مُحَمَّد اولی الأَمر الَّذینَ فَرَضْتَ عَلَیْنَا طَاعَتَهُمْ وَعَرَّفْتَنَا بذَلکَ مَنْزِلَتَهُمْ فَرِّجْ عَنَّا بحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجلًا قَریبًا کَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ منْ ذَلکَ یَا مُحَمَّدُ یَا عَلیُّ یَا عَلیُّ یَا مُحَمَّدُ اکْفیَانی فَإنَّکُمَا کَافیَایَ وَ انْصُرَانی فَإنَّکُمَا نَاصرَایَ یَا مَوْلَایَ یَا صَاحبَ الزَّمَانِ الأَمان الأَمان الأَمان الغَوْثَ الغَوْثَ الغَوْثَ العَجَل العَجَل العَجَل السَّاعَة السَّاعَة السَّاعَة »

نَسئَلُکَ اللهُمَّ وَ نَدعُوک وَ نُقْسمُ عَلَیک بمُحَمَّد وَ عَلیٍّ وَ فاطمَة وَ الحَسَنِ وَ الحُسَینِ وَ التِّسعَة الطَّیِّبینَ الطَّاهرینَ من ذُرِّیَّة الحُسَینِ وَ باسْمکَ العَظیمِ الأَعظَمِ الأَعَزِّ الأَجَلِّ الأَکرَم یا اللَه...

خدایا ما را بیامرز! از همه گناهان ما بگذر! توبه ما را در این شب عزیز قبول بفرما! تمام دعاهای ما را مستجاب بگردان! قدمهای ما را در صراط مستقیمَت ثابت بفرما! در این هزاهز و فِتَن‌آخر زمان آنی ما را به خود وا مگذار! دلهای ما را به نور یقین منوّر بفرما! سینه‌های ما را به نور اسلام منشرح بگردان! در هر خیری که محمّد و آل محمّد را داخل کردی ما را داخل بفرما! و از هر سوئی که آنها را محفوظ داشتی ما را محفوظ بفرما! حوائج شرعیّه ما بر آور! ذوی الحقوق ما را از ما راضی بگردان! مرضای ما شفا عنایت بفرما! موتای ما بیامرز! دست وِلای ما از دامان اهلبیت کوتاه مکن! قرآن و عترت را در سرلوحه عمل ما قرار بده! در روز قیامت از شفاعت محمّد و آل محمّد ما را بی نصیب

نفرما! خدایا فرج امام زمان ما را نزدیک بگردان! ما را از منتظرین مقدم شریفش قرار بده! چشمان ما را به جمالش منوّر بفرما!

نَسئَلُکَ اللهُمَّ وَ نَدعُوک وَ نُقْسِمُ عَلَیک بِوَلِیِّکَ الأَعظَم حجَّة بْنِ الحَسَن المَهدِی العسکریّ وَ بِاسْمِکَ العَظِیمِ الأَعظَمِ الأَعَزِّ الأَجَلِّ الأَکرَم یا اللَه...

برای جمیع شیعیان امیر المؤمنین علیه السّلام که از دار فانی رحلت کرده‌اند بالأخصّ برای والدین خود وذوی الحقوق فاتحه‌ای قرائت کنید!